



شرایط فروش ویژه

خودرو

امیر حسن محمدپور

یک برند معروف در عرصه تولید محصولات روتنه اعم از خودروی سواری، خودروی غیر سواری، خودروی جموسی، خودروی تزئینی، خودروی جای پارک گیرنده، جاسوئیچی با طرح آرم خودرو سازی های معروف و وسایل مورد استفاده در ناوگان حمل ونقل عمومی (از اینها که از مبدأ تا مقصد کنار راننده می ایستیم)، جهت رفاه حال شما مشتریان گرامی شرایط فروش ویژه محصولات خود را به این شرح اعلام می کند: (لطفاً زودتر ثبت نام کنید تا گزین تر نشد.

خودروی مونتاژی خارجی در داخل - تیپ الف

وضعیت موتور: یاتاقان زده بدون روغن سوزی

وضعیت شاسی ها: فعلاً سرپا است

وضعیت بدنه: بتونه با کف آفتاب سوخته

قیمت: ۲۳ میلیون تومان



مشخصات ویژه: قابلیت جایگزینی تمامی قطعات با موارد دلخواه مشتری، همانگونه که در تصویر مشاهده می شود، این خودرو بر اساس نیازهای روز مشتریان عزیز تولید شده و همزمان حس سوار شدن بر چند خودرو را منتقل می کند.

توضیحات: جهت جلوگیری از تبعیض، تمامی آپشن ها از جمله زه بغل، کمربند شاگرد و ترمزدستی از این خودرو حذف شده و تنها در یک تیپ به بازار عرضه خواهد شد. تیپ ب و ج و د نداریم، لطفاً سؤال نفرمایید.

بیشتر از مدل های جدید همین برند که قرار است تا چند ماه دیگر از خارج وارد شود

نحوه فروش: جیرینگی

رنگ های قابل عرضه: چند رنگ

گیربکس: این قر تی بازی ها چیه؟

ذکر ریاضیدان و فیلسوفنا عمر خیام



آن دانشمند دوران، آن شاعر ریاضیدان، آن فوول پروفوران از علم او کف بُران، آن یگانه ایام، حکیم عمر خیام (رضی الله ریاضیه) بناغه بی کنگور بود و در قرن پنج ساکن نیشابور. شیبی در جمع مریدان به ذکر درآمده بود و ناگهان فرمود:

یک و یک و یک!
یک و دو و سه!
یک و سه و شش!
یک و چار و ده!

ویکی از مریدان را جام صبوری لبریز گشت و گریبان چاک داد و بانگ بر آورد: «مسابقه محله!» حکیم را درارایت مرید عجب آورد و گیوه از پای تپی کرد و بر فرق مرید کوفت که ای ایله! نظم مثلث خیام را گویم! و این اعداد به مثلثی نظم داد، مریدان بانگ بر آوردند. مسألت ها بدان حل نمود، بانگ مضاعف بر آوردند. اتحادها بدان نظم بخشید، جزووها دریدند و سر به بیابان نهادند و حکیم آهی کشید و فرمود: «تک تکتان را جز درزی گری شغلی نشاید.» چون شهرت مثلثش به پهنه گیتی پیچید، حکیمان انگلیس به دیداراش شتافتند که «عجیب مثلثی است! آن را خیام پاسکال نام نهادیم!» حکیم فرمود: «بر مثلث من شما نام گذارید؟ خوب است کسی بر مثلث خودتان نام گذارد؟» گفتند: «پاسکال نیز چون تو حکیمی است که به این مثلث دست یافت.» گفت: «به نام آن زنید که زودتر یافت.» گفتند: «پاسکال یکصد سال پس از شما زیست! پس پاسکال خیام نام گذاریمش!» گفت: «این که پس از من بود از چه نامش مقدم بر من آمد؟» گفتند: «حکیم! غم مخور که خواجه پاسکال فرموده: هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت روزی که نیامده است و روزی که گذشت» پس حکیم از شدت خشم بانگ بر آورد و هر چه نیرو داشت با مشت بر سطح زیر پا وارد کرد، ناگهان گفتند: «این نیز پاسکال است که نیرو به سطح وارد کنی!» حکیم با جمله تکب بر دروازه نیشابور شتشت و بانگ بر آورد: «مغول بیا منو بخور!» گویند بر نماز وصال بار مشغول بود که ملحدی بر او وارد شد و گفت: «صفای تو که سر حلقه ملحدانی او وارد کردی، یک خاز از نفضی ایزد پیش آید از اشعار تو در استوارش (جمع مکسر استوری) پست کند که ما را همچون راهبلید مانی!» حکیم را تسمه تایم دیگر تحمل نبود و دو دست بر سر کوفت و فرمود: «ایزد داند که آنچه او گفت نیم!»



اصل حکایت
مردکی را چشم درد خاست، پیش بیطار رفت که دوا کن. بیطار از آنچه در چشم چارپای می کند در دیده او کشید و کور شد. حکومت به داور بردند، گفت بر او هیچ تاوان نیست. اگر این خر نبود، پیش بیطار نرفتی. (بیطار= یک چیز شبیه دامپزشک خودمان)

داور دقت کن!
خری را چشم درد خاست، پیش بیطار رفت که دوا کن. بیطار در دیده خر دوا کشید و کور شد. حکومت به داور بردند، گفت بر او هیچ تاوان نیست. خر گفت داور دقت کن! داور گفت حکم همین است که گفتم.

بیطار، داور را به صد درهم خریده بود و اگر کل جن و انس را نیز کور می کرد بر او تاوان نبود. تازه کارتخوان هم نداشت.

خوب خوب هم که نه!
مردکی را چشم درد خاست، پیش بیطار رفت که دوا کن. بیطار از آنچه در چشم چارپای می کند در دیده او کشید و خوب شد. مردک گفت: چشم نامنم از روز اول نیز بهتر شد. بیطار گفت عجیب است، این دارو فقط چشم خر را علاج است. مردک سرش را خاراند و گفت آنقدرها هم که فکر می کنی خوب نشده!

مگر خوردی فراموش کردی؟
مردکی پیش بیطار رفت. همگان بر او خندیدند. گفت زهرمار! او دمدم آب بخورم! بیطار گفت همین نیم ساعت پیش آب خوردی! مگر خوردی فراموش کردی که باز می خوری؟

داور بی اعصاب
بازار را در دسته بیل احتیاج بود. نزد دلال رفتند که این دلار چهار انگیر خانی را بستان و دسته بیل وارد کن. دلال استاند و وارد کرد و در بازار آزاد دولا پهنا در پاچه ملت داخل کرد. حکومت به داور بردند، گفت دلال از او بستاند و به خلق بسپارید. دلال پدرسوخته گفت قاعدتا باید می گفتید بر من هیچ تاوان نیست. داور گفت ببین من یارانه ام و ازین نشده اعصاب ندارم و دستور داد دسته بیل را در حلق دلال فرو کنند.

خر خراب
مردکی مرکب لازم بود. مردک پس از ۱۷ مرحله قرعه کشی، یک خر از کارخانه «خراید خودرو» ستاند. از قضا در تصادفی ایربگ خر از کار بیفتاد و مردک از خر بر خار بیفتاد. حکومت به داور بردند، داور گفت داداش مگر فوتبال است که پیش من آمده اید؟ حکومت پیش قاضی بردند، قاضی گفت بر او هیچ تاوان نیست. اگر این خر نبود به جای مرکب، از خراید خودرو خر نمی ستاندی. خراید خودرو گفت عجب خر تو خری شد! قاضی گفت حالا که زبان درازی کردی دستور می دهیم اسب خارجی وارد کند تا خر خراب دست ملت ندهی!



فروردین: قیافه شان را نگاه کن اول صبحی. انگار توی هاون کوبیده اندتان. یک لبخندی بزیند، قرص و محکم راه بروید. آقایان شانهای به موی تان بزیند، خانم ها روسری تان را صاف کنید. ناسلامتی امروز قرار است یک اتفاق خیلی خوب برایتان بیفتد. آن زیرشلواری راحتی بود که خیلی دوستش داشتید ولی کم شده بودها، امروز پیدا می شود. بروید حالش را ببرید.

اردیبهشت: ...
خرداد: امروز یک آدم مهم استوری تان را می بیند. تو رو خدا آبروداری کنید و از این استوری های آهنگ گذاشتن توی خیابان و جملات انگیزشی و جملات فاز بالا و دپ و این چیزها نگذارید. یک کم فاخر رفتار کنید. حداقل امروز استوری تبریک تولد دوست تان را هم توی کلوز فرند بگذارید.

تیر: اگر چهار تا کتاب می خواندید الان اوضاع تان این نبود. امروز همکاران تان با شما بحث سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی می کنند و شما به بهانه اینکه صحبت هایشان جرت و پرت است در بحث شرکت نمی کنید. من هم مثل همکاران تان موافقم که بلد نبودید که حرف نزدیک. هه.

اردیبهشت: ... ای بابا...
مرداد: امروز بالاخره پس از مدت ها زنگ در خانه تان را می زنند. خیلی خوشحال شوید. مأمور آب است، آمده کنکور را چک کند. یادتان باشد قبل از باز کردن در، کارتاش را از پشت آیفون چک کنید.

شهریور: اگر اعصاب تان را دوست دارید، امروز تاکسی اینترنتی نگیرید؛ یا راننده سیکاری به تورتان می خورد یا راننده ای که آهنگ های چرت و پرت و تومخی گذاشته. خود دانید.

مهر: قلب مهربانی دارید. اگر امروز در میانه راه کودکی از شما خواست روی ترازویش بایستید و خودتان را وزن کنید و شما هم این کار را کردید که کمکش کرده باشید، لطفاً اعتماد به نفس تان را از دست ندهید. ترازویش خراب است.

اردیبهشت: نمی دانم چرا بخت تان امروز ارور می دهد.
آبان: امروز اگر از این سگ های سفید کوچولو دیدید، بی تفاوت از کنارش رد نشوید. گم شده و صاحبش دنبالش می گردد. بگیریدش و از صاحبش تا می توانید مزدگانی بگیرید، بعد تحویلش بدهید.

آذر: امروز در حال عبور از پارک به چند نوجوان که دارند کلیپ پارکی پر می کنند برمی خورید. یک جوری از وسط کادرشان رد شوید که فیلم شان خراب شود، بهشان بخرندیم. ولی تیکه و اینها نیندازیدها! اینها ادب مدب ندارند.

دی: امروز گند بزرگی خواهید زد. می خواهید سیصد هزار تومان بدهید بلیت یک کنفرانس انگیزشی را تهیه کنید؟ واقعاً برای دو ساعت «تو می توانی» و «خودت باش» شنیدن، سیصد هزار تومان می دهید؟ صد تومان به من بدهید، تا یک هفته برایتان فال خوب می نویسم، انگیزه بگیرید!

بهمن: امروز خبری می شنوید که خیلی بر روحیه تان تأثیر منفی می گذارد. البته اگر میلمان نو خریدن دختر خاله سهیلا و ماشین جدید خریدن آقا منوچهر همکارتان و اینها برایتان مهم نباشد، خیلی هم ادب نمی شوید. آره... ول شان کنید بابا!

اردیبهشت: آقا این بخت تان درست نشد. نمی دانم چه شده. امروز هرکاری دل تان می خواهد بکنید تا ببینم فردا درست می شود؟ فکر کنم ویروسی شده.

اسفند: امروز روز اقبال شماست. برای خریدن رب گوجه و تخم مرغ به سوپری می روید و آقای مغازه دار به جای بقیه پول تان شکلات و آدامس به شما نمی دهد. از آن بیسکویت خوشمزه ها که دوست دارید می دهد. نوش جان تان!



مزاداد توفیق فر

خودروسازها خیلی طفلکی و اینها هستند. باور کنید! تقریباً همه صاحبانظران و صاحبان چیزهای دیگر، یک استانبولی گل، دستشان گرفته اند و می خواهند در خودروسازی را گل بگیرند. کیسه هوا باز نمی شود، در خودروسازی را گل می گیرند. ترمز نمی گیرد، در خودروسازی را گل می گیرند. دنده جا نمی رود، در خودروسازی را گل می گیرند. قطعه سازه های بزرگ، گروگانگیر شده اند، در خودروسازی را گل... کسی حریف مافیای خودرو نمی شود، در خودروسازی را... در خودروسازی بزرگ، بر از آقازاده و مدیرسفارشی شده، در خود... خلاصه این در خودروسازی و بالطبع، کارگران بیچاره هستند که دائم باید هدف فحش و گل گرفتار و تف و لعنت باشند و از آن طرف هم بعضی ها پشت همین «در» و کارگران، مخفی شده اند و تند تند تف ها را دایورت می کنند روی کارگران و خانواده هایشان و اشتغال و امنیت و در! محصولشان هم می شود چیزی در مایه های کاریکاتور سالنامه «توفیق» در سال ۱۳۴۳.

همین تازگی هم مدیرعامل یکی از این خودروسازها گفت برای هر خودرو، هفتاد میلیون تومان یا دلار یا یرن یا فلوس یا هرچی، داریم ضرر می دهیم و برای همین است که می گویم، به قول فامیل دور: «که با این در اگر در بند در مانند، در مانند.» یعنی اگر به جای جراحی مدیریت و کندن سفارشی ها و از قبل مانده ها، گیر بدهید به «در»! نه تنها ریلی که همه این سال ها بوده، عوض نمی شود، بلکه واردات خودرو هم به دست بی کفایت همین ها (یا پسرعموها و پسر دایی های شان) می افتد/افتاده/از قبل افتاده بوده/همه موارد (۲۰۰نمره). چنان که مدیران قبلی هم که رفته شدند، هنوز دست و پاهایشان دارند عزل و نصب پنجره UPVC بدون خرابی چهارچوب قبلی، در رنگ های دلخواه، با گارانتی مادام العمر، ۱۱ خط فعال، تماس تا ۱۲ شب، محدوده خیابان دولت، پایین تر از مجلس. کمیسیون قبلاً دریافت می شود.



ساحبانه - داداش این میلی گدیروز بر ایما آوردی امروز پاهایش شکست نجار: خیلی عجیبه، حتماً می روش نشسته!